

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

ترجمه و شرح جمع
الوسط فی اصول الفقه

(جلد اول)

همراه با متن اعراب گذاری شده و ترجمه لغات ناماؤس
و مثالهای کاربردی فقهي و حقوقی

حضرت آیت‌الله شیخ جعفر سبحانی

ترجمه و شرح:
حسین حقیقت پور
دکتر محمدحسن حائری یزدی
دکتراحسان علی‌اکبری بابوکانی

انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)
 تهران: بزرگراه شهید چمران،
 پل مدیریت
 تلفکس: ۸۸۳۷۰۱۴۲
 صندوق پستی: ۱۴۶۵۵-۱۵۹
 E-mail: isu.press@yahoo.com
 فروشگاه اینترنتی:
www.ketabesadiq.ir



دانشگاه امام صادق

ترجمه و شرح جامع الوسيط في اصول الفقه: همراه با متن اعراب گذاری شده ... (ج) / ■ تأليف: حضرت آيت الله شیخ جaffer سبھانی ■ ترجمه و شرح: حسین حقیقتپور، دکتر محمدحسن حائری بزدی دکتر احسان علی اکبری یاپوکانی ■ ناشر: دانشگاه امام صادق (ع) چاپ اول: ۱۳۹۴ ■ قیمت: ۱۶۵۰۰ ریال ■ شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه ■ چاپ و صحافی: زلال کوثر شابک: ۹۷۸-۶۰-۲۱۴-۳۸۳-۹

همه حقوق محفوظ و متعلق به ناشر است.

سرشاسه: حقیقتپور، حسین. - ۱۳۶۵
 عنوان و نام پدیدآور: ترجمه و شرح جامع الوسيط في اصول الفقه: همراه با متن اعراب گذاری شده ... / حسین حقیقتپور، محمدحسن حائری بزدی، احسان علی اکبری یاپوکانی.
 مشخصات نشر: تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۹۳.
 مشخصات ظاهری: ج: ۱؛ ۴۰۴ ص.
 فروضت: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)؛ ۱۶۹. فلسفه و الهیات: ۶۵۶
 قیمت: ۱۶۵۰۰ ریال. شابک: ۹۷۸-۶۰-۲۱۴-۳۸۳-۹
 موضوع: سبھانی تبریزی، جaffer، ۱۳۸- . - الوسيط في اصول الفقه: کتاب بیحث عن الادلهالفضلیه و العقلیه بین الیجار و الاطناب. - نقد و تفسیر
 موضوع: اصول فقه شیعه
 شناسه افزوده: اثاری بزدی، محمدحسن. - ۱۳۳۴
 شناسه افزوده: علی اکبری یاپوکانی، احسان. - ۱۳۶۶
 شناسه افزوده: دانشگاه امام صادق (ع)
 رد پندی کنگره: ۱۳۹۳ ۴۳۳۳ ۱۵۹/۸ ۰۵۰۲۰۱/۸
 رد پندی دیوبی: ۳۱۲/۳۱۲
 شماره کایپشناسی ملی: ۳۴۲۸۲۸۵

فهرست مطالب

۷.....	سخن ناشر.....
۹.....	مقدمه مترجم.....
۱۵.....	مقدمه المؤلف.....
۱۷.....	مقدمه مؤلف.....
۱۹.....	بخش اول: مبادی تصوری و تصریحی.....
۲۰.....	فصل اول: تعریف علم اصول، بیان موضوع، مسائل و هدف آن.....
۳۱.....	فصل دوم: تفاوت مسئله‌ی اصولی با قاعده‌ی فقهی.....
۳۴.....	فصل سوم: فرآیند وضع.....
۵۶.....	فصل چهارم: معانی حرفی.....
۶۸.....	فصل پنجم: نشانه‌های وضع.....
۹۴.....	فصل ششم: جملات إخباری و انشائی.....
۱۰۱.....	فصل هفتم: حقیقت شرعیه.....
۱۱۳.....	فصل هشتم: آیا الفاظ عبادات و معاملات برای معنای صحیح وضع شده‌اند یا اعم؟.....
۱۵۴.....	فصل نهم: مشتق.....

بخش دوم: اوامر.....	۲۰۹.....
فصل اول: دلالت صیغه‌ی امر بر وجوب	۲۱۱.....
فصل دوم: دلالت جمله خبری بر وجوب	۲۲۳.....
فصل سوم: آوردن قید «قصد امثال» در متعلق امر	۲۲۶.....
فصل چهارم: مفad صیغه‌ی امر به هنگام مردد بودن بین دو نوع مختلف	۲۴۲.....
فصل پنجم: انجام مامور به طبق کیفیت خودش مقتضی اجزاء است.	۲۴۹.....
فصل ششم: مقدمه، اقسام مقدمه و احکام آن	۲۹۳.....
فصل هفتم: ترتیب ثواب بر امثال واجب غیری	۳۱۴.....
فصل هشتم: تقسیم واجب، به واجب مطلق و مشروط	۳۲۱.....
فصل نهم: تقسیم واجب مطلق به منجر و معلق.	۳۲۷.....
فصل دهم: اقتضای وجوب شیء نسبت به حرمت ضدش	۳۳۱.....
فصل یازدهم: متعلق اوامر	۳۴۴.....
فصل دوازدهم: تخيير بین مقدار کمتر و مقدار بیشتر	۳۵۰.....
فهرست منابع	۳۸۷.....
نمايه	۳۹۷.....

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»
وَلَقَدْ أَتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا إِنَّمَا لِلَّهِ الْأَكْبَرُ
فَضَلَّلَنَا عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّنْ عَبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ
(قرآن کریم، سوره مبارکه النبل، آیه شریفه، ۱۵)

سخن ناشر

فلسفه وجودی دانشگاه امام صادق علیه السلام که از سوی ریاست دانشگاه به کرات مورد توجه قرار گرفته، تربیت نیروی انسانی ای متعدد، باتقوا و کارآمد در عرصه عمل و نظر است تا این طریق دانشگاه بتواند نقش اساسی خود را در سطح راهبردی به انجام رساند.

از این حیث «تربیت» را می‌توان مقوله‌ای محوری یاد نمود که وظایف و کارویژه‌های دانشگاه، در چارچوب آن معنا می‌یابد؛ زیرا که «علم» بدون «تزریقیه» بیش از آنکه ابزاری در مسیر تعالی و اصلاح امور جامعه باشد، عاملی مشکل‌ساز خواهد بود که سازمان و هویت جامعه را متأثر و دگرگون می‌سازد. از سوی دیگر «سیاست‌ها» تابع اصول و مبادی علمی هستند و نمی‌توان منکر این تجربه تاریخی شد که استواری و کارآمدی سیاست‌ها در گرو انجام پژوهش‌های علمی و بهرمندی از نتایج آنهاست. از این منظر پیشگامان عرصه علم و پژوهش، راهبران اصلی جریان‌های فکری و اجرایی به حساب می‌آیند و نمی‌توان آینده درخشانی را بدون توانایی‌های علمی - پژوهشی رقم زد و سخن از «مرجعیت علمی» در واقع پاسخ‌گویی به این نیاز بنیادین است.

دانشگاه امام صادق علیه السلام درواقع یک الگوی عملی برای تحقق ایده دانشگاه اسلامی در شرایط جهان معاصر است. الگویی که هم اکنون ثمرات

نیکوی آن در فضای ملی و بین‌المللی قابل مشاهده است. طبعاً آنچه حاصل آمده محصول نیت خالصانه و جهاد علمی مستمر مجموعه بنیانگذاران و دانش آموختگان این نهاد است که امید می‌رود با اتکاء به تأییدات الهی و تلاش همه‌جانبه اساتید، دانشجویان و مدیران دانشگاه، بتواند به مرجعی تمام عیار در گستره جهانی تبدیل گردد.

معاونت پژوهشی دانشگاه امام صادق علیه السلام با توجه به شرایط، امکانات و نیازمندی جامعه در مقطع کنونی با طرحی جامع نسبت به معرفی دستاوردهای پژوهشی دانشگاه، ارزیابی سازمانی - کارکردی آنها و بالاخره تحلیل شرایط آتی اقدام نموده که نتایج این پژوهش‌ها در قالب کتاب، گزارش، نشریات علمی و... تقدیم علاقه‌مندان می‌گردد. هدف از این اقدام - ضمن قدردانی از تلاش خالصانه تمام کسانی که با آرمان و اندیشه‌ای بزرگ و ادعایی انک در این راه گام نهادند - درک کاستی‌ها و اصلاح آنها است تا از این طریق زمینه پرورش نسل جوان و علاقه‌مند به طی این طریق نیز فراهم گردد؛ هدفی بزرگ که در نهایت مرجعیت مکتب علمی امام صادق علیه السلام را در گستره بین‌المللی به همراه خواهد داشت. (ان شاء الله)

ولله الحمد

معاونت پژوهشی دانشگاه

مقدمه مترجم

ای پروردگار بی همتا! تو را ستایش می کنیم و نعمت‌های بی شمارت را شاکریم. بر محمد و آل او درود بی کران بفرست و ما را به استجابت دعوت ایشان زنده بدار و با محبت و ولایت ایشان بمیران.

در حوزه‌ی دانش اصول همچون تمامی علوم، برای رسیدن به قله‌ی پیشرفت به طور معمول سه مرحله باید طی شود. مرحله‌ی ابتدایی، مرحله‌ی میانی و مرحله‌ی پایانی. از این‌رو فقیه محقق، حضرت آیت‌الله سبحانی (دام ظله‌العالی) سه دوره مذکور در دانش اصول فقه را در قالب سه عنوان کتاب عرضه نموده‌اند. به‌طوری‌که برای مرحله‌ی نخست، کتاب «الموج فی اصول الفقه»، برای مرحله‌ی دوم کتاب «الوسیط فی اصول الفقه» و برای مرحله‌ی سوم کتاب «المبسوط فی اصول الفقه» را به جامعه علمی ارائه کرده‌اند.

در نگارش حاضر که با نام «ترجمه و شرح جامع الوسیط فی اصول الفقه» معرفی گردیده، نگارنده با بهره‌گیری پیوسته از کتب سطح عالی اصول فقه، خصوصاً آثار مؤلف محترم، به ترجمه و تبیین کتاب قیم ایشان، «الوسیط فی اصول الفقه» پرداخته است.

معرفی اجمالی کتاب

مهم‌ترین ویژگی اثر حاضر، شرح آراء و دیدگاه‌های مؤلف با استفاده از آثار خود ایشان می‌باشد. در نگاهی گذرا به کتاب علاوه بر این ویژگی مهم،

می‌توان به چند نکته‌ی دیگر نیز اشاره نمود:

۱. متن کتاب به طور کامل اعراب‌گذاری شده و معادل فارسی لغات نامنوس، با ارجاع به واژه‌نامه‌های معروف در پاورقی آمده است.
 ۲. در صورت لزوم ابتدای هر بحث به طرح مسأله و پرسش اساسی آن مبحث پرداخته شده تا دانشجو با ذهنی آماده و آگاه به هدف بحث، وارد آن شود.
 ۳. در هر مسأله مثال‌های متنوعی در دو بستر فقه و حقوق موضوعه آمده که زمینه را برای استفاده‌ی بیشتر دانشجویان فراهم می‌سازد. تا جایی که در انتزاعی‌ترین و کم فایده‌ترین مباحث نیز تلاش شده مثال یا نمونه‌هایی از کتب فقیهان بزرگ نقل گردد. این ویژگی، کتاب را به مجموعه‌ای از مثال‌های فقهی در ابواب مختلف دانش اصول تبدیل کرده است. البته در مجلد چهارم کتاب، از آن جهت که مباحث بهاندازه کافی گستره است، ارائه مثال برای هر مبحث سبب بالا رفتن بیش از حد تعداد صفحات می‌شد. بنابراین ارائه مثال در این مباحث را بر عهده استاد محترم می‌نمیم.
 ۴. در پایان هر فصل، جمع‌بندی و خلاصه‌ی مطالب تکرار شده و در صورت امکان در قالب نمودار ارائه گردیده است. نیز بخشی به عنوان پرسش و خودآزمایی طرح گردیده است.
- همچنین در پایان بیشتر فصول، چند موضوع برای تحقیق و پژوهش پیشنهاد شده است. برای تحقیق در موضوعات پیشنهادی به‌طور کلی می‌توان به کتاب «فرهنگ‌نامه اصول فقه» چاپ پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، و «فرهنگ اصطلاحات اصول» نوشته مجتبی ملکی اصفهانی، به عنوان بستری مناسب اشاره کرد. در این کتاب، عنوانین و اصطلاحات به‌طور خلاصه توضیح داده شده و برای مطالعه بیشتر منابعی نیز معرفی گردیده است. پیشنهاد می‌شود دانشجویان عزیز با راهنمایی استاد محترم، یکی از کتب فقهی مصنف بزرگوار را تهیه کرده در هر مبحث اصولی به‌دبیال تطبیقات فقهی و استدلالی این مبحث در در آن کتاب فقهی باشند و تحقیق کنند آیا

فتاوا با راهکارها و دیدگاه‌های اصولی هماهنگ هستند یا خیر. ما به یک نمونه در محت مقدمه واجب اشاره کرده‌ایم.

۵. در ترجمه‌ی متن سعی شده ترجمه در عین روان بودن، تا حد امکان هماهنگ با الفاظ متن باشد تا تمرینی برای ترجمه متن بوده و این مهم قربانی روانی ترجمه نشود. در عین حال در مواردی که تقيید به متن، سبب نامأتوس بودن ترجمه است تا حدی از کلمات و سیاق متن فاصله گرفته شده است. البته در برداشتن تمامی آیات، به جهت رعایت احتیاط، از ترجمه آیت الله مکارم شیرازی، مرحوم مشکینی و یا استاد فولادوند استفاده شده است. جملاتی که در [] قرار گرفته شرح و توضیح مطالب هستند. در بعضی موارد شرح مطلب طولانی بوده و در پاورپوینت آمده است. البته برخی از پاورپوینت‌ها بیشتر در جهت یادآوری مطالب برای استفاده استادان نوشته شده است.

چند تذکر مهم به خوانندگان محترم

الف) این شرح بر اساس آخرین ویرایش کتاب «الوسیط فی اصول الفقه» در سال ۱۳۸۸ می‌باشد. در ویرایش جدید تغییر کمی در کتاب اعمال شده که به هر حال از نظر مصنف محترم ضروری بوده است. به طور مثال در تقریر حکم عقل در ابتدای بخش حجج و امارات، عبارات تقریباً به طور کامل تغییر کرده است. و یا در مبحث قیاس عباراتی اضافه شده و نیز در مبحث اصل استصحاب، تنبیه «اصول مثبت» به طور کلی حذف گردیده است و ... ما نیز ترجمه و شرح حاضر را بر اساس آخرین ویرایش سامان دادیم.

ب) در نسخه‌ی اصل کتاب، مؤلف محترم پیش از شروع مباحث اصلی، مقدمه‌ای مختصر و نافع در تاریخ تطور اصول فقه نگاشته است. لکن به همان جهتی که ذکر شد، از نقل و ترجمه‌ی این بخش خودداری نموده و علاقه‌مندان را به مطالعه‌ی نسخه‌ی اصل ارجاع می‌دهیم.

ج) از آنجا که هدف اصلی کتاب «الوسیط» آموزش طلاب سال پنجم و ششم حوزه‌های علمیه بوده و در سال چهارم طلاب باید کتاب «الموجز» را به طور کامل گذرانده باشند، از این‌رو مؤلف محترم در بسیاری از مباحث، به

اطلاعات قبلی خواننده تکیه نموده و از تکرار مباحث کتاب «الموجز» خودداری کرده است. این در حالی است که دانشجویان رشته فقه و حقوق اسلامی با کتاب «الموجز» آشنایی نداشته و آن را به طور رسمی مطالعه نکرده‌اند. بنابراین لازم است در کنار مطالعه این کتاب، به طور مکرر به کتاب «الموجز» مراجعه نموده در ابتدای هر مبحث مطالب این کتاب را به طور کامل و وافی مطالعه کنند. در این راستا از مدرسان محترم خواهشمندیم مباحث کتاب الموجز را در صورت ضرورت به طور خلاصه و مفید در کلاس ارائه کنند تا مباحث مهم حذف شده در کتاب حاضر، مورد غفلت واقع نگردد. ما نیز در این جهت برخی از مباحث را که اطلاع از آنها برای فهم مطلب ضروری بوده از آن کتاب نقل کرده‌ایم. از طرف دیگر، به همین دلیل است که شاید مباحث ارائه شده، برای دانشجویان عزیز سنگین باشد زیرا مؤلف محترم، این مباحث را با این فرض که دانشجو قبلاً با آن آشنا شده، در سطحی متوسط بیان فرموده نه سطحی ابتدایی.

د) در ترجمه یک اثر، مترجم آنچه را در متن آمده فقط برگردان می‌کند. اگر اثر مورد نظر یک نوشتار عمومی مانند رمان، داستان و ... باشد، ترجمه آن پیچیده نیست اما اگر بخواهیم یک اثر علمی را ترجمه کنیم، به دلیل وجود اصطلاحات فراوان، چنین ترجمه‌ای نیاز به تأمل زیاد در انتخاب عبارات و نیز شرح اصطلاحات و دیدگاه‌ها خواهد داشت. بنابراین ترجمه چنین اثری بدون توضیح آن، هرگز مفید نخواهد بود. در این جهت سعی کردیم، هر کجا نیاز به توضیح متن بوده بدان پردازیم. ممکن است از نگاه برخی، توضیحات مکرر و مفصل، سبب تضعیف ترجمه باشد لکن باید توجه داشت در ترجمه، محدودیت مهمی وجود دارد که عبارتست از بیان مطالب بر اساس آنچه در متن اصلی آمده است. در نتیجه ترجمه یک اثر علمی نمی‌تواند کاملاً روان باشد. از همین رو سعی کردیم ترجمه‌ای ممزوج با شرح ارائه کنیم تا سنگینی مطالب، تا حد توان بر طرف شود. وانگهی اساساً از آنجا که دوره‌های درسی در دانشگاه به هیچ وجه پاسخگوی حجم

و سنگینی مطالب نیست و استاد موفق به ارائه کامل مباحث نمی‌شود، شرح مفصل برای فهم دقیق مباحث ضروری خواهد بود.

ه) باید توجه داشت یکی از ویژگی‌های بارز دانش اصول در بسیاری موارد، انتزاعی بودن آن است و در میان مسائل علم اصول، انتزاعی‌ترین بخش آن را همان مباحث ابتدایی مانند بحث از موضوع علم اصول، وضع، معانی حرفی، مشتق و ... تشکیل می‌دهند. در نتیجه نباید در همان شروع مباحث، خسته و مغلوب شد. بلکه لازم است دانشجو کمی تحمل کند تا به تدریج دوران سختی فهم مسائل سپری شده و با تمرین و عادت، فهم مطالب آسان‌تر شود. از طرفی مباحث جلد اول کتاب، از آنجا که دانشجو هنوز کاملاً مبتدی است، حجم بیشتری از شرح را نیاز دارد.

و) در راستای تمرین ذهنی خوانندگان محترم و آمادگی ایشان برای دریافت اصول کاملاً استدلالی و فقه اجتهادی سعی کرده‌ایم به تدریج و در خلال مباحث، برخی ادله‌ی اقوال را در قالب قیاس منطقی (اقترانی و استثنایی) پیاده کنیم. این باعث می‌شود دانشجو از سویی مباحث دانش منطق را به صورت کاربردی تجربه کند و از سوی دیگر ذهنی کاملاً استدلالی و منطقی داشته باشد.

انگیزه‌ی نگارنده از شرح کتاب

با نگاهی به ترجمه‌های موجود از کتاب «الوسیط فی اصول الفقه»، که برخی از آنها آکنده از مطالب غلط و شکفت‌انگیز می‌باشد، ضرورت وجود یک ترجمه با ویژگی‌های کتاب پیش رو کاملاً احساس می‌شد. ترجمه‌ای که در عین دقت در برگردان فارسی، به شرح صحیح و دقیق مطالب سنگین آن کتاب پرداخته و لغرض‌های آن تا حد توان کم باشد. از همین رو تصمیم گرفتیم نهایت تلاش خود را در جهت ترجمه‌ی صحیح و شرح دقیق مطالب کتاب الوسیط به کار گیریم. در این راستا گام به گام به منابعی چون «فرائد الاصول» شیخ انصاری، «کفاية الاصول» مرحوم آخوند خراسانی، «تهذیب الاصول» امام خمینی[ؑ] که تقریر مصنف محترم است، «انوار الاصول»

١٤ □ ترجمه و شرح جامع الوسيط في اصول الفقه (جلد اول)

آیت‌الله مکارم شیرازی و ... مراجعه کردیم. علاوه بر این منابع، به‌طور خاص و مکرر به نگاشته‌های اصولی خود مصنف مانند «المبسوط فی اصول الفقه»، «رسائل اصولی»، «رسالة فی التحسین و التقبیح العقللین» و نیز تقریرات درس خارج اصول ایشان اعم از «المحصول فی علم الاصول» و «ارشاد العقول الی مباحث الاصول» رجوع کرده‌ایم. این همه برای آنکه در حد توان، ترجمه و شرح مطالب کتاب، دقیق و صحیح باشد.

به‌علاوه، وجود اغلاط چاپی در متن اصلی چاپ موسسه امام صادق علیه السلام ما را بر آن داشت که تقریباً تمامی متن کتاب را با کتب سطح عالی مصنف تطبیق دهیم. در نقل روایات نیز گاه به اغلاط چاپی بر می‌خوردیم که با نهایت دقت، به متون روایی مراجعه نموده و عبارت صحیح را نوشته‌ایم. واضح است که نگارنده نیز همچون دیگران از سهو و خطأ در امان نیست. بنابراین در جهت تحکیم مطالب، مشتاقانه منتظر انتقادات و پیشنهادات خوانندگان محترم هستیم.

در نهایت لازم می‌دانم از زحمات بی‌دریغ پدر و مادر عزیزم، و نیز همیاری همسر فداکار خویش سپاسگزاری کرده این کتاب را به ایشان تقدیم نمایم. نیز زحمات اساتید خویش را ارج نهاده صمیمانه از همه آنان تشکر می‌کنم.

امید است این تلاش ناچیز مقبول حضرت حق افتاد و مورد استفاده‌ی دانش پژوهان محترم قرار گیرد.

حسین حقیقت‌پور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
«فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلٍّ فِرْقَةٌ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَهَّمُوا فِي الدِّينِ وَلَيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا
رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»

مقدمة المؤلف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله رب العالمين، والصلوة والسلام على أفضـل خليقه، وأشرف بربيته،
 وخاتـم رسـله، محمد وعلـى آله حـفظـة سـنهـ، وعـيـبة عـلـمهـ، وـخـزـنة سـرـهـ، صـلاـةـ
 دائـمةـ مـادـامـتـ السـمـاءـ ذاتـ أـبـراـجـ، وـالـأـرـضـ ذاتـ فـجاجـ.

أمـاـ بـعـدـ، فـقـدـ أـلـفـتـ فـيـ سـالـفـ الزـمـانـ كـتـابـ «ـالـمـوـجـزـ فـيـ أـصـولـ الـفـقـهـ»
لـلـمـبـتـدـئـينـ فـيـ درـاسـةـ هـذـاـ الغـنـ، توـخـيتـ منـهـ التـعرـضـ لـأـهـمـ الـمـسـائـلـ الـأـصـولـيةـ
بنـحـوـ مـوـجـزـ يـتـلـاءـمـ معـ رـوـحـ الـعـصـرـ وـقـدـ انـكـبـ عـلـيـهـ الدـارـسـونـ بـالـبـحـثـ
وـالـمـطـالـعـةـ حتـىـ غـدـاـ محـورـ الـدـرـاسـةـ فـيـ الجـامـعـاتـ الـإـسـلامـيـةـ.

ولـمـ كـانـتـ الغـاـيـةـ منـ تـأـلـيفـهـ هوـ بـيـانـ أـمـهـاتـ الـمـسـائـلـ الـأـصـولـيـةـ عـلـىـ وجـهـ
الـإـيجـازـ، فـقـدـ أـوـجـزـ الـكـلـامـ فـيـ بـعـضـ الـمـسـائـلـ، وـتـرـكـتـ التـعرـضـ لـبعـضـهاـ
الـآـخـرـ رـعـيـةـ لـحـالـ الدـارـسـينـ، فـدـعـاـ الـأـمـرـ إـلـىـ تـأـلـيفـ كـتـابـ آـخـرـ يـتـمـيزـ عـنـ سـابـقـهـ

بـميـزـتـيـنـ:

١. تـبـسيـطـ ماـ أـوـجـزـ فـيـ الـكـتـابـ الـأـوـلـ.

٢. طـرـحـ الـمـسـائـلـ الـأـصـولـيـةـ الـتـيـ لمـ نـتـعـرـضـ إـلـيـهاـ فـيـ الـمـوـجـزـ.

وـرـبـماـ مـسـتـ الـحـاجـةـ إـلـىـ تـكـرارـ بـعـضـ ماـ ذـكـرـنـاهـ فـيـ «ـالـمـوـجـزـ»ـ حـفـظـاـ لـنـظـامـ

١٦ □ ترجمه و شرح جامع الوسيط في اصول الفقه (جلد اول)

البحث وتسلسله وللعلم ان المتن الدراسي يتميز عن غيره بمزية خاصة وهي انه يأخذ على عاتقه التعبير عن المطالب والمحويات بأقصر العبارات وأوجزها، خالية من التعقيد والغموض.

وعلى ذلك جرى ديدن القدماء في تأليف المتون الدراسية وقد راعينا هذا الأسلوب في كتابنا، واحترزنا عن الاسهاب والاطنان كما احترزنا عن التعقيد وحرصنا على أن تكون لغته على مستوى اللغة الدارجة في الحوزة العلمية.

واسميته بـ«الوسيط» لتوسطه بين الإيجاز والتيسير.

ونستهلُّ البحث بنبذة موجزة عن تاريخ علم الأصول وكيفية نشوئه وتكامله والأدوار التي مرّ بها والجهود التي بذلت بغية ارساء قواعده.

وختاماً أرجو من الله سبحانه أن يتفعّل به رواد هذا العلم وينير لهم الدرب في تذليل الصعوبات التي تعرّض سبيلاً لهم.)

مقدمه مؤلف

«چرا از هر گروهی از آنان، طایفه‌ای کوچ نمی‌کند (و طایفه‌ای در مدينه بماند)، تا در دین (و معارف و احکام اسلام) آگاهی یابند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود، آنها را بیم دهند؟! شاید (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسند، و خودداری کنند!».

ستایش پروردگار جهانیان را سزااست. سلام و درود تقدیم به بزرگوارترین مخلوق او و آخرین فرستاده‌اش حضرت محمد و خاندانش، حافظان سنت، جایگاه‌های علم و مخازن سرّ او، درودی بیکران مadam که آسمان و زمین بر جاست.

در گذشته کتاب «الموجز فی اصول الفقه» را برای افراد مبتدی در این فن تألیف کرده بودم که در آن قصد داشتم به مهم‌ترین مسائل اصولی به شکلی خلاصه‌وار و به‌گونه‌ای که با روح این عصر هماهنگ باشد، اشاره نمایم. دانشجویان به بحث و مطالعه‌ی آن روی آوردن تا آنکه محور تدریس در دانشگاه‌های اسلامی شد. از آنجا که هدف از تألیف آن کتاب، بیان مسائل بنیادین اصولی به‌گونه‌ی مختصر بود، برای رعایت حال دانشجویان، برخی از مسائل را به‌طور خلاصه آورده و برخی از مسائل را نیز اصلاً بحث نکردم. بنابراین نیاز شد کتاب دیگری تألیف گردد که با کتاب الموجز دو تفاوت عمده دارد:

۱۸ □ ترجمه و شرح جامع الوسيط في اصول الفقه (جلد اول)

۱. بیان مفصل مباحثی که در الموجز به طور خلاصه آمده.

۲. بیان مسائلی که در الموجز اساساً اشاره‌ای بدانها نشده است.

البته در برخی موارد لازم بود برای حفظ نظم و ترتیب بحث، بخشی از مباحثی را که در الموجز آورده‌یم، در اینجا نیز عیناً تکرار کنیم.

توجه به این نکته ضروری است که متن درسی نسبت به متن غیر درسی یک تفاوت عمده دارد. رسالت متن درسی آن است که مطالب و مسائل را با کوتاهترین و خلاصه‌ترین عبارات بیان کند و در عین حال خالی از پیچیدگی باشد. روش گذشتگان در تأليف متون درسی بر همین شیوه استوار بوده است. ما نیز این روش را در کتاب خود رعایت کرده و از زیاده‌گویی خودداری کرده و سعی کردیم عبارات کتاب، خالی از هرگونه پیچیدگی باشد. نیز سعی کردیم زبان کتاب بر اساس زبان رایج در حوزه علمیه باشد. نام این کتاب را «الوسيط» نهادم زیرا کتابی است که مطالبش بین خلاصه‌گویی و توضیح مفصل می‌باشد. در ابتدای کتاب اشاره‌ای کوتاه داریم به تاریخ علم اصول، چگونگی تأسیس و تکامل آن، دوره‌های آن و تلاش‌هایی که در جهت تحکیم پایه‌هایش صورت پذیرفته است.

در پایان از خداوند امید آن دارم که کتاب حاضر را برای رهروان این علم مفید قرار داده و در جهت آسان نمودن سختی‌هایی که بر سر راهشان قرار دارد، راه ایشان را روشن کند.

جعفر سبحانی تبریزی

بخش اول:

مادی تصوری و تصدیقی

(... إنَّ كِتَابَنَا هَذَا يَشْتَمِلُ عَلَى مُقدَّمَةٍ وَمَقَاصِدَهُ، وَالمُقدَّمَةُ عَلَى أُمُورٍ، وَإِلَيْكَ التَّخَوْضُ فِيهَا وَاحِدًا تَلُوَ الْآخَرَ: الْأَمْرُ الْأَوَّلُ: فِي تَعْرِيفِ عِلْمِ الْأَصْوَلِ وَبِيَانِ مَوْضِعِهِ وَمَسَائِلِهِ وَغَایَتِهِ قَدْ جَرَى دِيْنَ^۱ الْعُلَمَاءِ فِي مُقدَّمَةِ الْكِتَابِ عَلَى التَّعَرُّضِ لِأُمُورٍ أَرْبَعَةٍ: ۱. تَعْرِيفُ الْعِلْمِ ۲. بِيَانِ مَوْضِعِهِ ۳. إِلْمَاعُ^۲ إِلَى مَسَائِلِهِ ۴. وَالإِشَارةُ إِلَى غَایَتِهِ).

این کتاب ما مشتمل بر یک مقدمه و چند مبحث اصلی است. مقدمه نیز شامل چند موضوع می باشد. به هر یک از این مباحث یکی پس از دیگری توجه فرمایید:

(أَمَا الْأُولُّ فَقَدْ عُرِفَ عِلْمُ الْأَصْوَلِ بِتَعْرِيفِ أَدْفَهَا هِيَ: «الْقَوَاعِدُ الْآلِيَّةُ الَّتِي يُمْكِنُ أَنْ تَقْعُدْ كُبْرَى لِاستِنْبَاطِ الْأَحْكَامِ الْكُلْيَّةِ الْفَرْعَيّْةِ الْإِلَهِيَّةِ، أَوِ الْوَظِيفَةِ الْعَمَلِيَّةِ» وَالْمُرَادُ بـ«الْقَوَاعِدُ الْآلِيَّةِ» هُوَ مَا يُنْظَرُ بِهَا إِلَى الْحُكْمِ الشَّرْعِيِّ وَتَكُونُ ذَرِيعَةً إِلَى اسْتِنْبَاطِهِ؛ فَخَرَجَتِ الْقَوَاعِدُ الْفَقِيهِيَّةُ، فَإِنَّهَا تَضَمِّنُ نَفْسَ الْحُكْمِ الشَّرْعِيِّ وَلَا يُنْظَرُ بِهَا إِلَى حُكْمٍ شَرْعِيٍّ آخَرَ بَلْ هِيَ مِمَّا يُنْظَرُ فِيهَا).

فصل اول: تعريف علم اصول، بيان موضوع، مسائل و هدف آن*

عادت دانشمندان این است که در مقدمه‌ی کتاب به چهار موضوع اشاره می‌کنند: تعريف علم، بيان موضوع آن، اشاره‌ای به مسائل و اشاره به هدف آن علم.

۱. تعريف علم اصول

تعاریف مختلفی برای «علم اصول» ارائه شده که دقیق‌ترین آنها از این قرار است: «قواعدی ابزاری هستند که ممکن است (می‌توانند) در کباری استنباط احکام کلی فرعی الهی و یا وظیفه‌ی عملی قرار گیرند». مراد از قید «قواعد ابزاری» قوانینی کلی است که از آنها برای دستیابی به حکم شرعی استفاده می‌شود و وسیله‌ای برای استنباط آن است.^۶ با این قید، قواعد فقهی از تعريف ما خارج شدن زیرا [قواعد کلی هستند اما صرفاً ابزاری نیستند بلکه] در بردارنده‌ی خود حکم شرعی هستند. این گونه نیست که از قواعد فقهی برای دستیابی به حکم شرعی استفاده شود بلکه چیزهایی هستند که خودشان مستقلًا مورد نظر هستند.^۷ [به عبارت دیگر، دانستن خود آنها هدف است نه اینکه آموختن آنها مقدمه و ابزاری برای آموختن مسائل یک علم دیگر باشد. مانند علم صرف و نحو و منطق که علوم ابزاری هستند. قواعد فقهی خودشان احکام فقهی هستند نه آنکه برای دستیابی به احکام

فقهی به کار بروند. با این قید که چون بسیار کلی و فراگیرند به عنوان قاعده و قانون کلی شناخته می‌شوند].^۸

(أَكَمَا أَنَّهُ دَخَلَ بِقَوْلِنَا: «يُمْكِنُ» الظُّنُونُ الْغَيْرُ الْمُعْتَبَرَةُ كَالْقِيَاسِ وَالْإِسْتِحْسَانِ وَالظُّنُونُ الْإِنْسَادِيُّ، فَإِنَّ الْجَمِيعَ قَوَاعِدَ أَصْوَلِيَّةٍ تَصْلُحُ لِأَنْ تَقَعَ فِي طَرِيقِ الْإِسْتِبْنَاطِ، لِكِنْ حَجْمَ الشَّارِعِ عَنِ إِعْمَالِهِ. وَ خَرَجَ بِقَوْلِنَا: «تَقَعُ كُبْرَى» مَسَائِلُ سَايِرِ الْعُلُومِ الَّتِي لَيْسَ لَهَا هَذَا الشَّأنُ).

چنانکه با قید «ممکن است (می‌توانند)»، ظنون غیر معتبر مانند قیاس و استحسان و ظن انسدادی^۹ داخل در تعریف شد، زیرا تمام این موارد، قواعدی اصولی هستند که صلاحیت آن را دارند تا در طریق استنباط حکم شرعی قرار گیرند لکن شارع ما را از به کار گرفتن آنها باز داشته است. [بنابراین چون این موارد نیز بالقوه می‌توانند در راه استنباط احکام شرعی به کار گرفته شوند باید تعریف به گونه‌ای باشد که شامل این موارد نیز باشد. چنین مواردی در علم اصول مورد مطالعه قرار گرفته و حجیت یا عدم حجیت آنها بررسی می‌شود. پس چون علم اصول عهده‌دار تشخیص دلیل معتبر از غیر معتبر است اصل مسأله در آنجا طرح شده به ما می‌گوید که آیا مثلاً قیاس یک دلیل معتبر است یا نامعتبر. مانند یک آچار که گرچه آچار هست اما ضعیف و غیر استاندارد می‌باشد].

و با قید «کبری قرار می‌گیرند» مسائل علوم دیگر که این صلاحیت را ندارند [از تعریف ما] خارج شد. [این قید مشخص می‌کند ضابطه‌ی مسائل علم اصول آن است که: می‌توانند در کبرای قیاس استنباط قرار گیرند. مثلاً گزاره «ظواهر حجت هستند» یک مسأله اصولی است چرا که می‌تواند در کبرای استنباط فقهی قرار گیرد. فرض کنید فقهی به دنبال حکم فقهی قراردادهای بین‌المللی است. وی با دست یافتن به یک ظهور لفظی مانند آیه‌ی «اوْفُوا بِالْعُقُودِ» می‌گوید: ۱. «اوْفُوا» امر است، هر امری ظهور در وجوب دارد، پس «اوْفُوا» ظهور در وجوب دارد. ۲. این آیه ظهور در وجوب

عمل به مفاد قرارداد دارد، هر ظهوری حجت دارد، پس این آیه حجت است ... در نتیجه می‌تواند از آن آیه در استنباط حکم شرعی قراردادهای بین‌المللی استفاده نماید. اما مسائل علوم دیگر مانند نحو و منطق اینچنین نیستند و نمی‌توانند در کبرای قیاس استنباط حکم شرعی قرار گیرند. مثلاً گزاره‌ی «هر فاعلی مرفوع است» یک مسئله از مسائل علم نحو است که نمی‌توان آن را در کبرای قیاس استنباط حکم شرعی قرار داد.

(كَمَا دَخَلَ بِقُولَنَا: «الْوَظِيفَةُ الْعَمَلِيَّةُ» مَا إِذَا اتَّهَى الْمُجْتَهَدُ إِلَى اسْتِنْبَاطِ الْوَظِيفَةِ الْفِعْلِيَّةِ، لَا اسْتِنْبَاطِ الْحُكْمِ الشَّرْعِيِّ، كَمَا هُوَ الْحَالُ فِي حُكْمِ الْعُقْلِ بِالْبِرَائَةِ عِنْدَ الشَّكِّ فِي أَصْلِ التَّكْلِيفِ، وَ حُكْمِهِ بِالْإِحْتِيَاطِ عِنْدَ الْعِلْمِ بِالْتَّكْلِيفِ وَ الشَّكِّ فِي الْمُكَلَّفِ بِهِ فَكِلًا الْحُكْمَيْنِ أَعْنَى: الْبِرَائَةُ وَ الإِحْتِيَاطُ فِي الْمَوْرِدَيْنِ وَظِيفَةُ عَمَلِيَّةُ لَدَى الشَّكِّ، لَا حُكْمٌ شَرْعِيٌّ).

با قید «وظیفه‌ی عملی» هم چیزی که مجتهد از طریق آن به‌وظیفه‌ی عملی دست می‌یابد - نه حکم شرعی - داخل در تعریف شد. مانند حکم عقل به برائت، هنگام شک در اصل تکلیف (برائت عقلی)، و نیز حکم عقل به احتیاط، به‌هنگام علم به اصل تکلیف و شک در مکلف به (احتیاط عقلی).^{۱۰}

(يَقِيَّ فِي الْتَّقَامِ عِلْمُ اللُّغَةِ الَّذِي رَبَّمَا يَقُعُ فِي طَرْيِقِ الإِسْتِنْبَاطِ كَالْعِلْمِ بِعْنَى «الصَّعِيدِ» وَ «الْمَفَازَةِ»^{۱۱} وَ «الْوَطَنِ»، فَرَبَّمَا يُقالُ: إِنَّهُ يَخْرُجُ بِقَيْدِ الْأَلْيَةِ، فَإِنَّهُ لَيْسَ آلَهَ لِإِسْتِنْبَاطِ وَ إِنْ كَانَ رَبَّمَا يَتَرَبَّ عَلَيْهِ فَإِنَّ الْغَايَةَ مِنْ عِلْمِ اللُّغَةِ أَوْسَعُ مِنْ ذَلِكَ بِكَثِيرٍ. وَ يُمْكِنُ أَنْ يُقالَ بَعْدَ دُخُولِهِ فِي التَّعْرِيفِ حَتَّى يُحْتَاجَ إِلَى الْخُروجِ إِذَا لَيْسَ فِي عِلْمِ اللُّغَةِ «قَوَاعِدُ» كُلِّيَّةٍ بَلْ هُوَ عِلْمٌ كَافِ لِتَبَيَّنِ مَعْنَى الْمُفْرَدَاتِ، وَ لَا يُوصَفُ مِثْلُ ذَلِكَ بِالْقَوَاعِدِ).

وَ بِمَا أَنَّ مَضَامِينَ سَاهِرِ الْقُبُودِ الْمَأْخُوذَةِ فِي التَّعْرِيفِ وَاضْحَاءُ تَرْكُ الْبَحْثِ فِيهَا رَوْمًا^{۱۲} لِلْإِختِصارِ).

در این مرحله علم لغت باقی ماند که گاهی [مسائل آن] در طریق استنباط [حکم شرعی] قرار می‌گیرد. مانند علم به معنای کلمه‌ی «صعید» و

«مفازة» و «وطن»، [مثلاً] قرآن می‌فرماید: «... فَلَمْ تَجْدُوا مَاءً فَتَيَمِّمُوا صَعِيداً طَبِيباً»؛^{۱۳} بنابراین لازم است تیم بر یک «صعید» صورت پذیرد. مجتهد معنای کلمه صعید را نمی‌داند. با مراجعت به کتب لغت درمی‌یابد که به معنای «سطح زمین» است.^{۱۴} در این صورت می‌گوید: «تیم باید بر «صعید» باشد، «صعید» به معنای مطلق سطح زمین است. پس تیم باید بر سطح زمین باشد.» می‌بینیم که علم لغت در استنباط حکم دخالت دارد. پس علم لغت نیز در تعریف ما داخل است. در این صورت ظاهراً تعریف ما صحیح نیست. پاسخ اول: [برخی در جواب این اشکال گفته‌اند: [علم لغت] به وسیله‌ی قید «ابزاری بودن» از تعریف خارج می‌شود زیرا علم لغت، یک ابزار برای استنباط نیست اگرچه گاهی استنباط وابسته به آن است اما هدف نهایی از علم لغت به مراتب از این وسیع‌تر است. [علم لغت، تنها یک ابزار برای استنباط احکام شرعی نیست بلکه این یکی از فواید آن می‌باشد و هدف نهایی از آن، علم به معنای لغات است حال این لغات در هر علم و در هر بسترهای کار رفته باشند. پاسخ دوم: به نظر ما] می‌توان گفت: اساساً علم لغت داخل در این تعریف نیست تا نیاز به خارج کردن آن باشد. زیرا [در همان ابتدای تعریف، قید «قواعد و قوانین کلی» را آوردیم درحالی‌که] در علم لغت «قواعد و قوانین» کلی وجود ندارد بلکه علم لغت، عهده دار بیان معانی واژه‌ها و مفردات است، و چنین مسائلی را اصلاً قواعد کلی نمی‌گویند. لزیرا قاعده به قانون و گزاره‌ای گفته می‌شود که موضوعش کلی (قابل صدق بر افراد زیاد) باشد مانند: هر روایت صحیحی حجت است، هر فاعلی مرفوع است، هر حیوانی رشد و نمو دارد. اما مسائل دانش لغت، به هیچ وجه قوانین کلی نیستند بلکه گزاره‌هایی با موضوعات جزئی هستند. مانند: لفظ «عقد» به معنای عهد محکم است، لفظ «ماء» به معنای آب است و ... که «لفظ عقد» و «لفظ ماء»، از موضوعات جزئی هستند نه کلی].

واز آنجا که معنا و مضمون سایر قیودی که در تعریف آمده [مانند حکم «کلی»، «فرعی» و «الهی»] روشن است، برای رعایت اختصار، درباره آنها

بحث نمی‌کنیم.

(وَ أَمَّا التّانِي: فَقَدْ اخْتَلَفَ كَلِمَةُ الْأَصْوَلَيْنَ فِي بَيَانِ مَوْضِعِ ذَلِكَ الْعِلْمِ، وَ النَّظَرُ الْحَاسِمُ^{١٥} عِنْدَنَا هُوَ أَنَّ مَوْضِعَهُ: «الْحُجَّةُ فِي الْفِقَهِ». فَنَقُولُ إِيْسَاحًا: قَدْ اشْتَهِرَ بَيْنَهُمْ أَنَّ مَوْضِعَ كُلِّ عِلْمٍ مَا يُبَحَّثُ فِيهِ عَوَارِضِهِ الذَّاتِيَّةِ. فَالشَّيْءُ الَّذِي يُبَحَّثُ فِي الْعِلْمِ عَنْ خَصَائِصِهِ وَ آثَارِهِ الْمَطْلُوبَةِ مِنْهُ، هُوَ الْمَوْضِعُ، وَ الْخَصَائِصُ وَ الْآثَارُ الْمُتَرَبِّيَّةُ عَلَى ذَلِكَ الشَّيْءِ هِيَ الْعَوَارِضُ).

٢. موضوع علم اصول

و اما مطلب دوم: دیدگاه‌های دانشمندان اصول پیرامون موضوع این علم، متفاوت است.^{١٦} بهنظر ما دیدگاهی که اختلاف را ریشه‌کن می‌کند آن است که بگوییم موضوع علم اصول عبارتست از «حجت در فقه». برای توضیح مطلب می‌گوییم:

در میان علماء مشهور شده که موضوع هر علم، چیزی است که در آن علم از عوارض ذاتی آن چیز بحث می‌شود. بنابراین چیزی که در یک علم از خصوصیت‌ها و آثار آن بحث می‌شود، همان موضوع است. و خصوصیت‌ها و آثار مترتب بر آن چیز، همان عوارض می‌باشند.^{١٧}

(وَ إِلَيْكَ بَعْضُ الْأَمْثَلَةِ:

١. إِنَّ مَوْضِعَ عِلْمِ الْطَّبِّ هُوَ الْبَدَنُ، وَ الْخَصَائِصُ وَ الْآثَارُ الْمَطْلُوبَةُ مِنْهُ هِيَ عَوَارِضُهُ مِنِ الصَّحَّةِ وَ الْمَرَضِ.

٢. إِنَّ مَوْضِعَ عِلْمِ النَّحْوِ هُوَ الْكَلِمَةُ وَ الْكَلَامُ، وَ الْآثَارُ الْمُتَرَبِّيَّةُ عَلَيْهِ مِنِ الرُّفْعِ وَ النَّصْبِ وَ الْجَرِّ هِيَ الْعَوَارِضُ الْمُتَرَبِّيَّةُ عَلَيْهَا.

٣. إِنَّ مَوْضِعَ عِلْمِ الْطَّبِيعِيِّ هُوَ الْجَسْمُ وَ الْآثَارُ الْمُتَرَبِّيَّةُ عَلَيْهِ - أَعْنِي: الْحَرَكَةُ وَ السُّكُونُ، وَ الْحَرَارَةُ وَ الْبُرُودَةُ وَ غَيْرُهُمَا - هِيَ الْعَوَارِضُ الطَّارِئَةُ^{١٨} عَلَيْهِ. إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنِ الْعِلُومِ).

به چند مثال توجه کنید:

۱. موضوع علم پزشکی بدن [انسان] است، و خصوصیت‌ها و آثار مورد نظر آن در این علم، همچون سلامتی و مرض [که از خصوصیت‌های بدن انسان‌اند]، عوارض آن می‌باشد. [پس از آنجا که در علم پزشکی، از مرض و سلامتی بحث می‌شود، و این دو از عوارض و خصوصیات بدن انسان هستند، می‌فهمیم که موضوع این علم، بدن انسان است].

۲. موضوع علم نحو، کلمه و کلام است و آثار مترتب بر آن مانند رفع و نصب و جر، عوارض مترتب بر این موضوع هستند. [در این دانش نیز از آنجا که در تمامی مسائل آن سخن از حالات پایان کلمات است، می‌فهمیم که موضوع این علم، کلمه می‌باشد].

۳. موضوع علم طبیعی، جسم [یا ماده] است و آثار مترتب بر آن یعنی حرکت و سکون، گرمی و سردی و ... همان عوارضی هستند که بر آن وارد می‌شوند. همین‌طور در مورد علوم دیگر ... [مثلاً موضوع دانش فقه، فعل مکلف است. چرا؟ چون در این علم از وجوب و حرمت و ... بحث می‌شود و اینها ویژگی‌های فعل فرد مکلف هستند. آثار مترتب بر این موضوع مانند همان وجوب، حرمت، کراحت، استحباب، صحت، بطلان و ... نیز عوارض آن هستند].

(وَ عَلَى ضَوْءِ ذَلِكَ قَدْلُمِ الْأَصْوَلِ كَسَابِيَ الْعُلُومِ لَهُ مَوْضِعٌ، وَ مَوْضِعُهُ هُوَ الْحُجَّةُ فِي الْفِقْهِ، وَ يُمْكِنُ اسْتِكْشافُ ذَلِكَ كَوْنُ مَوْضِعِهِ هُوَ الْحُجَّةُ فِي الْفِقْهِ) مِنْ إِعْمَانِ النَّظَرِ فِي الْغَرَضِ الْمَطَلُوبِ مِنْ ذَلِكَ الْعِلْمِ، فَإِنَّ الْغَايَةَ الْفُصُولِيَّةَ لِلْفَقِيهِ هُوَ مَعْرَفَةُ الْحُجَّاجِ الشَّرِعِيَّةِ أَوِ الْعُقْلَيَّةِ سَوَاءً أَكَانَتْ حُجَّةً شَرِعِيَّةً لِلْحُكْمِ الشَّرِعِيِّ أَمْ حُجَّةً لِلْوَظِيفَةِ الْعَمَلِيَّةِ كَمَا فِي مَوْرِدِ الْأَصْوَلِ فَيُصْبِحُ مَوْضِعُ ذَلِكَ الْعِلْمِ هُوَ الْحُجَّةُ فِي الْفِقْهِ.

پس علم اصول نیز مانند علوم دیگر موضوعی دارد^{۱۹} و [به‌نظر ما] موضوع آن، «حجت در فقه» است.^{۲۰} صحت این مطلب با دقت در هدف این علم مشخص می‌شود. چه اینکه هدف نهایی فقیه، شناخت حجت‌های شرعی و عقلی است فرقی ندارد که حجت بر حکم شرعی باشد یا حجت

بر وظیفه‌ی عملی مانند اصول عملیه [که فقط وظیفه عملی را نشان می‌دهند و کاری به حکم شرعی واقعی ندارند]. پس موضوع این علم «حجت در فقه» است. [مقصود از حجت در فقه، دلیلی است که برای استنباط احکام شرعی یا وظیفه عملی بتوان به آن استناد کرد. مجتهد در دانش اصول به دنبال آن است که دلیلی بباید تا اگر روز قیامت خداوند از او سؤال کند که دلیل تو برای فلان فتوا چه بود؟ وی پاسخ داشته باشد و بگوید خدایا من به دلیلی عمل کردم که خودت مرا به عمل بر طبق آن امر کرده بودی و آن را در حق من حجت کردی. مانند آیات قرآن و احادیث معصومان ﷺ.]

(وَ أَمَّا عَوَارِضُهُ أَيُّ الْخَصائِصُ وَ الْآتَارُ الْمُتَرَتَّبَةُ عَلَيْهِ فَهِيَ عِبَارَةٌ عَنِ الْبَحْثِ عَنْ تَفَاصِيلِهَا وَ حُدُودِهَا وَ خُصُوصِيَّاتِهَا، حَيْثُ إِنَّ الْفَقِيهَ يَعْلَمُ بِوُجُودِ حُجَّةٍ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ رَبِّهِ لَكِنْ لَا يَعْلَمُ بِخُصُوصِيَّاتِهَا عَلَى وَجْهِ التَّفَصِيلِ فَيَبْحَثُ عَنْ تَشْخُصٍ «الْحُجَّةِ فِي الْفِقَهِ» بِخَبَرِ الْوَاحِدِ أَوْ بِالشَّهَرَةِ أَوْ بِالإِجْمَاعِ أَوْ بِالسَّيِّرَةِ أَوْ بِالْأَصْوَلِ الْعَمَلِيَّةِ، فَتَعَيَّنُهَا وَ خُصُوصِيَّاتُهَا هِيَ عَوَارِضُهَا، وَ الْبَحْثُ فِيهَا يَتَكَفَّلُهُ عِلْمُ الْأَصْوَلِ. وَ بِالْجُمْلَةِ الْعَلَمُ بِالْحُجَّةِ الإِجمَالِيَّةِ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ رَبِّنَا لَا يُسْمِنُ وَ لَا يُغْنِي مِنْ جَوْعِ مَا لَمْ تُعْلَمْ حُدُودُهَا وَ تَعَيُّنُهَا، فَالْعَلَمُ الَّذِي يَقُومُ بِهَذِهِ الْمُهِمَّةِ هُوَ عِلْمُ الْأَصْوَلِ حَيْثُ يُحدِّدُ وَ يُعِينُ حُدُودَ ذَلِكَ الْمَوْضِعَ وَ خُصُوصِيَّاتِهِ وَ تَعَيُّنِهِ بِإِحْدَى الْحُجَّجِ، كَمَا أَنَّهُ رَبِّما يُنْفِي تَعَيُّنَهَا وَ تَحَدُّدَهَا بِأَمْرِ أَخْرَى كَالْقِيَاسِ وَ الْإِسْتِحْسَانِ).

اما عوارض یا خصوصیت‌های حجت [که در علم اصول از آنها بحث می‌کنیم] عبارت است از حد و مرزها و ویژگی‌های جزئی «حجت». چه اینکه فقیه به طور کلی می‌داند به هر حال یک حجت بین او و پروردگارش وجود دارد^{۲۱} [که باید با استفاده از آن وظیفه خویش را استنباط کرده و بدان عمل نماید] لکن ویژگی‌های جزئی آن حجت را به شکل دقیق نمی‌داند بنابراین [در بستر علم اصول] از تشخّص یافتن^{۲۲} و قالب گرفتن «حجت در فقه» به [نهادهایی چون] خبر واحد، شهرت، اجماع، سیره، یا اصول عملیه بحث می‌کند. علم اصول عهده‌دار بحث از همین است. به هر حال صرف

اینکه به طور کلی بدانیم بین ما و خدایمان حجتی وجود دارد، تا وقتی که حدود و ویژگی‌های آن مشخص نشود فایده‌ای نخواهد داشت. حال علمی که این مهم را بر عهده دارد همان علم اصول است چه اینکه حدود و خصوصیات این موضوع کلی و مبهم را در قالب یکی از حجت‌ها [مانند سیره و خبر واحد و ...] مشخص می‌نماید [و می‌گوید: حجت، سیره عقلانست. حجت، خبر واحد است. حجت، آیات قرآن است. حجت، اجماع است و ...] نیز علم اصول تشخّص یافتن و قالب گرفتن حجت را در قالب برخی امور دیگر مانند قیاس و استحسان نفی می‌کند [یعنی قواعد علم اصول به ما می‌گوید که مواردی چون قیاس حجت نیستند. و به عبارتی مفهوم کلی «حجت» در قالب ویژگی‌هایی که در قیاس وجود دارد مشخص نشده و مصدق نمی‌یابد و در نتیجه چون مفهوم کلی حجت در این قالب پیاده نمی‌شود، قیاس حجت نیست].

(فَتَلَخَّصَ مِنْ ذَلِكَ أَنَّ الْمَوْضُوعَ هُوَ الْحُجَّةُ فِي الْفَقِهِ بِوَجْهٍ مُطْلَقٍ غَيْرِ مُتَعَيِّنٍ
الْحُدُودُ وَ الْخُصُوصِيَّاتُ، وَ أَمَا الْعَوَارِضُ فَهِيَ مَا يُخْرِجُ الْمَوْضُوعَ عَنِ الْإِلْتَاقِ وَ
يُحَدِّدُهُ وَ يُقَيِّدُهُ بِإِحْدَى الْخُصُوصِيَّاتِ. وَ أَنَّ إِذَا تَفَحَّصَتِ الْمَسَائلُ الْأَصْوَلِيَّةُ تَقِفُ
عَلَى أَنَّ رُوحَ الْبَحْثِ فِي جَمِيعِهَا يَرْجِعُ إِلَى تَعْيِينِ الْحُجَّاجِ عَلَى الْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ
أَوِ الْوَظَائِفِ الْعَلْمِيَّةِ، وَ مَا مِنْ مَسَالَةٍ مِنَ الْمَسَائلِ الْأَصْوَلِيَّةِ إِلَّا وَ يُحَتَّجُ بِهَا عَلَى
أَحَدِ الْأَمْرَيْنِ بِنَحْوِ مِنِ الْإِحْتِجاجِ).

خلاصه آنچه گفتیم اینکه موضوع علم اصول مفهوم کلی «دلیل معتبر در فقه» است به طوری که در ابتداء حدود و ویژگی‌های جزئی آن مشخص نیست. [در نهایت با مشخص شدن خصوصیات جزئی آن، این] عوارض و ویژگی‌های خاص آن را از اطلاق و کلیت بیرون آورده و در قالب یک نهاد خاص [مانند آیه قرآن بودن یا روایت صحیح بودن] محدود و مقید می‌نمایند. [شاهد درستی این سخن هم اینکه] وقتی مسائل اصولی را بررسی کنی در می‌یابی که روح و مغز بحث در تمام آن مسائل، عبارتست از تعیین و

تشخيص چیزهایی که دلیلی معتبر برای استنباط احکام شرعی یا وظایف عملی [در اصول عملیه] هستند. در تمام مسائل اصولی به گونه‌ای برای تعیین یکی از این دو امر [یعنی حجت بر احکام شرعی یا وظیفه عملی] استدلال می‌شود. [مثلاً در بحث خبر واحد، سخن از حجتیت یا عدم حجتیت آن به میان می‌آید و در این جهت گروهی برای اثبات حجتیت خبر واحد به ادله و شواهد استناد کرده و گروهی دیگر برای اثبات عدم حجتیت آن، بر خلاف گروه قبل استدلال می‌کنند. می‌بینیم که همه در جهت تمییز حجت، از غیر حجت تلاش می‌کنند].

(وَ أَمَّا التَّالِكُ - أَعْنِي مَسَائِلَهُ - فَقَدْ تَبَيَّنَ مِمَّا ذَكَرْنَا، فَإِنَّهَا عِبَارَةٌ عَنِ الْمَحْمُولَاتِ (الْعَوَارِضِ) الَّتِي تَعْرُضُ لِلْمَوْضِعِ أَيِ الْحُجْجَةِ فِي الْفِقَهِ عَلَى وَجْهِ الْإِطْلَاقِ، فَالْخُصُوصِيَّاتُ الْمَحْمُولَةُ عَلَى الْمَوْضِعِ مِنْ كَوْنِهَا خَبَرَ الْوَاحِدِ أَوِ الْإِسْتِصْحَابِ أَوِ غَيْرِ ذَلِكِ هِيَ مَسَائِلُ ذَلِكِ الْعِلْمِ.^{۲۲} وَ إِنْ شِئْتَ قُلْتَ: إِنَّ الْحُجْجَةَ فِي الْفِقَهِ بِوَاصْفِ الْإِطْلَاقِ هِيَ الْمَوْضِعُ، وَ تَعْيِنَاهَا وَ تَشَخُّصَاهَا بِإِحْدَى الْخُصُوصِيَّاتِ هِيَ الْمَسَالَةُ).

۳. ماهیت مسائل علم اصول

و اما مطلب سوم یعنی مسائل علم اصول هم از آنچه گفتیم روشن شد. چه اینکه مسائل، عبارتند از محمولاتی (عوارضی) که بر موضوع یا همان مفهوم مطلق «حجت در فقه»، عارض می‌شوند. بنابراین ویژگی‌هایی که بر موضوع حمل می‌شوند مانند اینکه حجت، «خبر واحد» است، یا «استصحاب» است، یا غیر اینها، همان مسائل علم اصول می‌باشند.

اگر خواستی بگو: «حجت در فقه» به طور مطلق، موضوع است و تعیینات و تشخیص‌های آن [یعنی جزئی شدن آن مفهوم کلی] به وسیله یکی از خصوصیات، همان مسائل هستند. [پس مسائل علم اصول چیزهایی مانند ظواهر قرآن، سنت، اجماع، سیره عقل، حکم عقل، برائت، استصحاب و ... است. به طور مثال فردی از شما می‌پرسد چه کسی در این کلاس حضور

دارد؟ ممکن است به دو شکل پاسخ گویید: ۱. دانشجویان رشته فقه و حقوق اسلامی. ۲. علی، حسن، زهرا، فاطمه، مهدی، مریم و این دو پاسخ در واقع مشترکند لکن اولی کلی است و دومی جزئی و معین. اولی مفهوم کلی است و دومی مصاديق آن. پاسخ اول همانند موضوع علم است که یک مفهوم کلی است. و پاسخ دوم مانند مسائل علم است که تفصیل همان موضوع است. پس موضوع قضایای اصولی همیشه عبارتست از «حجت در فقه». و محمولات قضایا همان مسائل علم اصول هستند. مثلاً می‌گوییم: حجت در فقه (موضوع)، قرآن (مسئله اصولی) است. حجت در فقه، سنت است. حجت در فقه، استصحاب است و ... این محمولات همان عوارض موضوع هستند که در مبحث قبلی از آن سخن گفتیم [۱].
(و أَمّا الرَّابِعُ - أَعْنِي غَايَتَهُ - فَقَدْ تَبَيَّنَ مِمَّا ذَكَرَنَا فِيْ إِنَّ غَايَةَ ذَلِكَ الْعِلْمِ هِيَ تَحْصِيلُ مَلْكَةِ اسْتِنْبَاطِ الْحُجَّاجِ عَلَى الْأَحْكَامِ أَوِ الْوَظِيفَةِ الْعَمَلِيَّةِ).

۴. هدف دانش اصول

موضوع چهارم یعنی هدف علم اصول هم از آنچه گفتیم روشن شد. هدف این علم، به دست آوردن ملکه‌ی استنباط دلایل احکام و یا وظیفه‌ی عملی است. [به عبارت دیگر هدف از علم اصول آن است که دانشجو بتواند چیزهایی را که حجت و دلیل برای به دست آوردن احکام شرعی و یا وظیفه‌ی عملی هستند، استنباط کرده با دلیل و برهان ثابت کند که مثلاً قرآن از دیدگاه شارع اسلام حجت و دلیلی معتبر است و فرضًا قیاس از دیدگاه او معتبر و قابل استناد نیست و در نتیجه از اولی می‌توان برای استنباط حکم شرعی بهره برد اما از دومی نمی‌توان. به عبارتی ساده‌تر هدف آن است که متعلم بتواند دلیل معتبر و نامعتبر را با دلیل و برهان بشناسد. و مقصد از «ملکه‌ی استنباط» آن است که این توانایی در شخص نهادینه شود].

خلاصه‌ی مبحث:

۱. تعریف علم اصول: قواعدی ابزاری که می‌توانند کبرای استنباط

احکام شرعی و یا وظیفه‌ی عملی قرار گیرند

۲. موضوع علم اصول: حجت در فقه

۳. مقصود از مسائل علم اصول: ویژگی‌ها و خواصی که بر موضوع علم اصول عارض می‌گردد مانند ویژگی‌هایی که مربوط به خبر واحد است مثلاً خبر باشد، تعداد ناقلان آن خبر در هر طبقه زیاد نباشد، ناقلان افرادی مورد اعتماد باشند و

۴. هدف نهایی علم اصول: به دست آوردن ملکه‌ی استنباط ادله‌ی شرعی.

موضوعات پژوهش:

۱. درباره‌ی رئوس شمانیه تحقیق کنید. ۲. آیا اساساً وجود یک موضوع خاص برای هر علم ضروری است؟ ۳. سه دیدگاه مختلف درباره‌ی موضوع علم اصول را یافته و بررسی نمایید.

پرسش‌ها

۱. علم اصول فقه را تعریف کنید.

۲. در تعریف مصنف، کدام قید مفید خروج دانش لغتشناسی از تعریف علم اصول است؟

۳. از دیدگاه مؤلف، رابطه‌ی میان موضوع دانش اصول و مسائل این علم چگونه است؟

۴. مصنف به چه منظور در پایان تعریف خود، قید «وظیفه‌ی عملی» را اضافه نمود؟

(الأمر الثاني: الفرق بين المسألة الأصولية و القاعدة الفقهية. قد عرفت أن المسألة الأصولية عبارة عن القاعدة الممدة لاستنباط الأحكام الشرعية أو الوظيفة العملية، وعلى هذا فالمسألة الأصولية تميّز بالخصوصيات التالية:

١. أنها تقع في طريق استنباط الأحكام الشرعية أو الوظيفة العملية.
٢. أنها لا تختص بباب دون باب، كحجّة خبر الواحد التي يستند إليها في عامة الأبواب
٣. أنها لا تتضمن حكماً شرعاً ولا وظيفة عملية، بل يُستبط منها الحكم الشرعيُّ و الوظيفةُ العمليةُ.)

فصل دوم: تفاوت مسألة اصولی با قاعدهی فقهی^{۲۴}

[از آنچه گذشت] فهمیدی که مسأله‌ی اصولی عبارتست از قاعده‌ای که برای استنباط احکام شرعی یا وظیفه‌ی عملی تنظیم شده است. بنابراین مسأله‌ی اصولی با خصوصیات زیر ممتاز می‌گردد:

١. مسأله‌ی اصولی [به عنوان کبری] در طریق [و قیاس] استنباط احکام شرعی یا وظیفه عملی قرار می‌گیرد.^{۲۵}

٢. مخصوص به باب خاصی [از ابواب مختلف فقه همچون معاملات، سیاست، عبادات و ...] نیست [بلکه در همه ابواب فقه کاربرد دارد] مانند [مسأله‌ی] حجّت خبر واحد که در تمام ابواب [فقه]، برای استنباط حکم شرعی [به آن استناد می‌شود].

٣. مسأله‌ی اصولی در بردارنده‌ی حکم شرعی یا وظیفه‌ی عملی نیست، بلکه از [طریق] آن حکم شرعی یا وظیفه‌ی عملی استنباط می‌شود.

(وَ أَمّا الْقَاعِدَةُ الْفِقَهِيَّةُ فَهِيَ تَمَتَّعُ بِمِيزَانٍ:^{۲۶}

أنّها تستتمّل على حكم شرعىٰ كلىٰ أو مُتنزّعٍ من عدّةٍ أحكامٍ، وَ الْأُولُّ كقاعدة الطهارة وَ الثانى كقاعدة ما يضمّن بصريحةٍ يضمّن بفاسدةٍ.

أنّها لا تجرّى في عامة الأبواب بل تختص بباب أو أبواب معدودة، كقاعدة

الطهارة و قاعدة ما لا يضمن بصريحة لا يضمن بفاسده. و هذه الميزة الثانية هي الغالية خرجت منها قاعدتا نفي الضرر والحرج فإنهما تعمان جميع أبواب الفقه). قاعدة فقهى نيز با دو ویژگی مخصوص [از مسئله اصولی] متمايز می گردد:

۱. قاعدة فقهى مشتمل بر يك حكم شرعى كلى است يا آنکه [اگر هم به طور مستقيم الفاظش در شرع مقدس نیامده و يك حكم شرعى نیست اما حداقل] از عده‌ای احکام شرعی انتزاع شده است. اولی مانند قاعدة طهارت و دومی مانند قاعدة «ما يضمن بصريحة يضمن بفاسده».^{۳۷}

۲. قاعدة فقهى [بر عکس قاعدة اصولی] در تمامی ابواب فقه جاری نمی شود بلکه مخصوص به يك باب يا چند باب محدود است مانند قاعدة طهارت [كه فقط در باب عبادات جاری است] يا قاعدة «ما لا يضمن»^{۳۸} [كه تنها در باب معاملات جاری می شود]. البته این امتیاز دوم، يك امتیاز غالبي است [نه كلى] و دو قاعدة «الاضر» و «الحرج»، اين ویژگی را ندارند زيرا در تمامی ابواب فقهی قابل جريان هستند.

(وَ أَمَّا الْمَسَأَةُ الْقِهْيَةُ فَهِيَ مَا يُبَحَّثُ فِيهَا عَنْ أَحْكَامِ الْمَوْضُوعَاتِ الْخَاصَّةِ كَطَهَارَةِ الْمَاءِ وَ نَجَاسَةِ الدَّمِ، وَ رَبَّمَا يُبَحَّثُ فِيهَا عَنْ مَاهِيَّةِ الْمَوْضُوعَاتِ كَمَاهِيَّةِ الصَّلَاةِ وَ أَجْزَائِهَا وَ مَوَاعِنِهَا وَ شَرَائِطِهَا).

هذا هو المختار عندنا و ربما تذكر هنا ضابطتان آخرتان: إحداها للشيخ الأنصاري والأخر للمحقق العراقي تطلبان من محلهما).

مسئله فقهى نيز گزاره‌ای است که در آن يا از احکام موضوعات خاص بحث می شود مانند طهارت آب و نجاست خون و يا از ماهیت موضوعات احکام مانند ماهیت نماز و اجزاء، موضع و شرایط آن. [پس مانند قاعدة فقهى، شامل حكم شرعى است. فرقشان این است که مسئله، جزئی است اما قاعدة، كلى می باشد].

این، دیدگاه برگزیده‌ی ماست. در اینجا دو ضابطه‌ی دیگر نیز از سوی

شیخ انصاری و محقق عراقی طرح شده که [این دو ضابطه و نقدشان را]
باید در محل مناسب خود دنبال کرد.^{۲۹}

خلاصه مبحث:

تفاوت‌های اصلی مسأله اصولی با قاعده‌ی فقهی:

۱. مسأله اصولی در کبرای قیاس استنباط قرار می‌گیرد اما قاعده‌ی فقهی در طریق استنباط قرار نمی‌گیرد بلکه فقط مصاديق جزئی بر آن تطبیق می‌شوند.

۲. قاعده‌ی فقهی در بر دارنده‌ی حکم شرعی است درحالی‌که مسأله اصولی اینچنین نیست. به عبارتی در قاعده فقهی، محمول قضیه، همیشه یک حکم شرعی است اما محمول مسأله اصولی، هیچ‌گاه یک حکم شرعی نیست.

۳. مسأله اصولی در تمام ابواب فقه کاربرد دارد اما قاعده‌ی فقهی - به استثنای قاعده‌ی لاضر و قاعده‌ی لاحرج - فقط مخصوص بعضی از ابواب فقه است.

موضوعات پژوهش:

۱. تفاوت‌های قاعده‌ی فقهی با مسأله اصولی را از دیدگاه مرحوم نائینی (اجود التقریرات و فوائد الاصول) و محقق ایروانی (دروس تمہیدیة فی القواعد الفقهية) بررسی کنید. ۲. در مورد ضوابط پیشنهادی شیخ انصاری (مطراح الانظار) و مرحوم محقق عراقی (بدائع الأفکار) تحقیق کنید.

پرسش‌ها

۱. دو تفاوت قاعده‌ی فقهی با مسأله اصولی را بنویسید.
۲. فرق میان قاعده‌ی فقهی و مسأله اصولی فقهی کدام است؟
۳. کدام یک از ضوابط پیشنهادی مصنف در مورد قاعده‌ی فقهی، فراگیر نیست؟ چرا؟

(الامر الثالث: في الوضع)

لاشك أن الإنسان العارف باللسان، إذا سمع لفظ «الماء» ينتقل إلى معناه أعني الجسم السائل الرطب، إنما الكلام في سبب الإنتقال ، فهنا احتمالان: ١- وجود الرابطة الذاتية بين اللفظ و المعنى التي تكون سبباً لحضور المعنى. لكنه احتمال ساقط إذ لا زم ذلك حضور المعنى لكل من سمع اللفظ سواء كان عارفاً باللسان أم لا. ٢- إن سبب الحضور هو وضيع واضح اللفظ للمعنى، وبما أن الوضع أمر إعتبري تكون العلاقة الحاصلة بين اللفظ و المعنى كذلك. غير أنهم اختلفوا في تفسير حقيقة ذلك الأمر الإعتبري.

فصل سوم: فرأيند وضع^٣

١. رابطه میان الفاظ و معانی واقعی است یا قراردادی؟

شکی نیست که شخص آگاه به زیان با شنیدن کلمه‌ی «آب»، ذهنش به معنای آن یعنی «جسم روان تر» منتقل می‌شود. بحث، فقط در علت این انتقال می‌باشد [پرسش اصلی این است که چه عاملی باعث این فعالیت ذهن، یعنی انتقال از لفظ به معنای آن می‌شود؟ چگونه یک علامت یا یک لفظ برای همه، معنای مشخص و مشترکی را القاء می‌کند؟ چه ارتباطی میان لفظ و معنای آن وجود دارد که با شنیدن لفظ، ذهن ما به معنای آن منتقل می‌شود؟ مثلاً چگونه لفظ «آب» برای همه فارس‌ها معنای یکسانی را می‌رساند؟] دو احتمال وجود دارد:

١. بین لفظ و معنا رابطه‌ی ذاتی وجود دارد که سبب می‌شود با حضور لفظ در ذهن ما، معنای آن نیز در ذهن حاضر شود.^٤ این احتمال، مردود است زیرا لازمه‌اش آن است که هر شخصی لفظ «آب» را بشنود معنای آن را نیز بفهمد حال چه آگاه به آن زیان باشد یا نباشد. [در حالی که این گونه نیست بلکه مثلاً یک شخص ژاپنی که زیان فارسی را نمی‌داند با شنیدن کلمه «آب»

هیچ معنایی نمی‌فهمد و یک شخص فارس که عربی نمی‌داند با شنیدن کلمه «ماء» هیچ معنایی را در نمی‌یابد.

۲. احتمال دوم اینکه سبب این حضور [معنا در ذهن شنونده، وجود یک رابطه وضعی و قراردادی میان لفظ و معنایش باشد] نه یک رابطه ذاتی. به عبارتی علت اینکه با شنیدن لفظ، معنای آن نیز در ذهن شنونده حاضر می‌شود] وضع و قرارداد فردی باشد که لفظ را برای معنا قرار می‌دهد. [مثلاً در فرهنگستان ادب فارسی کلمه «بالگرد» را به عنوان معادل کلمه‌ی "helicopter" اختراع و قرارداد می‌نمایند و ما با آگاهی از این کار فرهنگستان، از شنیدن کلمه بالگرد معنای آن را در ذهن خود می‌یابیم] و از آنجا که فرآیند وضع الفاظ، یک امر اعتباری است [نه حقیقی] پس رابطه بین لفظ و معنا نیز اعتباری خواهد بود [این احتمال صحیح است و همه آن را قبول دارند]. فقط در تشریح حقیقت این امر اعتباری اختلاف نظر وجود دارد. [توضیح بیشتر: طبق آموزه‌های علم منطق، دلالت، آن است که از علم به یک شیء (دال)، علم به چیز دیگری (مدلول) حاصل شود.^{۳۳} دلالت از نظر منشأ، به سه نوع عقلی، طبیعی و وضعی (قراردادی) تقسیم شده است. تفاوت این سه نوع، به دلیل تفاوت منشأ آنهاست. در دلالت عقلی منشأ انتقال ذهن از دال به مدلول، وجود رابطه‌ی ذاتی بین آن دو است. مانند دلالت دود بر آتش. وقتی ما دود می‌بینیم ذهنمان به وجود آتش انتقال می‌یابد. چرا؟ چون بین این دو رابطه علت و معلولی (رابطه ذاتی و تکوینی) برقرار است. در دلالت طبیعی منشأ انتقال ذهن انسان از دال به مدلول، طبیعت و مزاج آدمی است. مثلاً ذهن ما با علم به زردی چهره علی، به وجود ضعف در او پسی می‌برد. و در دلالت وضعی علت آنکه ذهن ما با علم به چیزی به وجود چیز دیگر منتقل می‌شود، قرارداد و اتفاق نظر عقلانست. به عبارتی چون خردمندان در میان خود چنین دلالتی را ساخته و فرض کرده‌اند، ذهن ما از علم به چیزی به یک چیز دیگر منتقل می‌شود. دلالت تمام الفاظ و علامتها بر معانی خودشان از این قبیل است. مثلاً با دیدن چراغ قرمز ذهن ما به مفهوم